

پزشک دهکده

این کتاب ترجمه‌ای است برگرفته از:

Franz Kafka

Sämtliche Erzählungen

Hrsg. von Paul Raabe

Fischer Taschenbuch Verlag, Frankfurt am Main, 1988.

Kafka, Franz	کافکا، فرانتس، ۱۸۸۳-۱۹۲۴ م.	سرشناسه:	عنوان و پدیدآور:
پژوهش دهدکده؛ فرانتس کافکا؛ تصویرگر: هانس فروینوس؛		مشخصات نشر:	مشخصات ظاهری:
مترجم: علی اصغر حداد.	تهران، شرکت ماهی، ۱۴۰۳	شابک:	یادداشت:
تهران، شرکت ماهی، ۱۴۰۳	.۱۱۲ ص.	یادداشت:	موضوع:
ISBN 978-964-209-424-0		شناسهی افزوده:	شناسهی افزوده:
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.		شناسهی افزوده:	ردهندی کشگره:
عنوان اصلی: <i>Ein Landarzt: Kleine Erzählungen</i>	دانستانهای کوتاه آلمانی - قرن ۲۰ م.	ردهندی دیوبی:	ردهندی دیوبی:
Fronius, Hans	فروینوس، هانس، ۱۹۰۳-۱۹۸۸ م.، تصویرگر.	شماره کتاب شناسی ملی:	شماره کتاب شناسی ملی:
	حداد، علی اصغر، ۱۳۲۳-، مترجم.	۹۷۷۰۶۷۳	۹۷۷۰۶۷۳
	PT ۲۶۳۲		
	۸۳۳ / ۹۱۲		

پزشک دهکده

فرانتس کافکا

تصویرگر
هانس فرونیوس

مترجم
علی اصغر حداد



نشرمله
تهران
۱۴۰۴

پژوهش دهکده

فرانسیس کافکا
هانس فروینوس
علی صغری حداد
محمد رضا خانی

نویسنده
تصویر: برگر
مترجم
ویراستار

پاچز ۱۴۰۴
۱۵۰ نسخه

چاپ اول
تیراژ

حسین سجادی
مصطفی حسینی
سیپیده
حصه ازی

مدد بر هنری
ناشر چاپ
حروف بگار
چاپ و صحافی

شاید ۰-۲۰۹-۴۲۴-۹۶۴-۹۷۸
همهی حقوق برای ناشر محفوظ است.



نشرماهی

تهران، خیابان انقلاب، رویه روی سیپیده، شماره‌ی ۱۱۷۶، واحد ۴
تلفن و دوربین: ۰۹۱۸۸۰-۶۶۹۶
www.nashremahi.com

یادداشت	۷
وکیل مدافع جدید	۹
پزشک دهکده	۱۳
در گالری	۲۹
نوشته‌ای کهن	۳۱
جلوی قانون	۳۷
شغال‌ها و عرب‌ها	۴۵
بازدید از معدن	۵۱
دهکده‌ی مجاور	۵۷
پیام امپراتوری	۵۹
نگرانی پدر خانواده	۶۵
یازده پسر	۷۱
برادرکشی	۷۹
خواب	۸۳
گزارشی به فرهنگستان	۸۷

یادداشت

مجموعه‌ی پژوهش دهکده^۱ آثار پخته‌ای از کافکا را در بر می‌گیرد که به‌ویژه در نیمه‌ی نخست ۱۹۱۷ نوشته شده‌اند. به روایتی کافکا به توصیه‌ی ناشری به نام کورت ڈلف که از ماسکس برود شنیده بود کافکا «کلی مطالب تازه» نوشته است، به انتشار این مجموعه راغب شد. اما قرایینی هم در دست است که نشان می‌دهد کافکا خود از مدت‌ها پیش در نظر داشت این مجموعه را منتشر کند. کافکا در پایان نخستین دفتر یادداشت‌های خود — پایان فوریه ۱۹۱۷ — فهرست داستان‌هایی را که برای چاپ در نظر گرفته بود ذکر کرده است: «در گالری، کوتاه‌فکر [بازدید از معدن؟]، لاوک‌سوار، سوارکار [دهکده‌ی مجاور؟]، بازرگان [همسایه؟]، پژوهش دهکده، خواب، جلوی قانون، برادرکشی، شغال‌ها و عرب‌ها، وکیل مدافع جدید.» اما در پایان دفتر ششم — آوریل ۱۹۱۷ — فهرست جدیدی دیده می‌شود: «خواب، جلوی قانون، پیام امپراتوری، زمان کوتاه [دهکده‌ی مجاور؟]، نوشه‌ای کهن، شغال‌ها و عرب‌ها، در گالری، لاوک‌سوار، پژوهش دهکده، وکیل مدافع جدید، برادرکشی،

۱. این داستان‌ها پیش‌تر در مجموعه‌ی کامل داستان‌های کوتاه کافکا به همت نشر ماهی به چاپ رسیده‌اند؛ و برای بازچاپ در کتاب حاضر بازبینی شده‌اند.

یازده پسر.» بعدها به این یازده داستان دو داستان دیگر افزوده شد. با این همه بهروشی معلوم نیست که کافکا پیش از توصیه‌ی ۱۹۱۷ این همه‌ای از کورت ۱۹۱۹ این سیزده داستان را برای او ارسال کرد و بیست روز بعد دو اثر جدید را که در این فاصله نوشته بود به آن اضافه کرد؛ و در بیست اوت عنوان «پزشک دهکده» را برای این مجموعه برگزید و مدتی بعد «لاوک‌سوار» را از این مجموعه حذف کرد. کورت ۱۹۱۹ این مجموعه را پس از تأخیر بسیار در اوخر ۱۹۱۹ منتشر کرد. کافکا در تقدیم‌نامه‌ی خود در آغاز کتاب نوشته است: «به پدرم».

*

هانس فرونیوس (۱۹۰۳-۱۹۸۸) نقاش و تصویرگر خلاق اتریشی در طول زندگی پربار خود برای بسیاری از نوشته‌های کافکا تصویرسازی کرد. نخستین نمونه‌های این طرح‌ها را طی سفری به پراگ در سال ۱۹۳۷ در انجمن هنر به نمایش گذاشت؛ و در آن‌جا با ماکس برود — دوست و صدی کافکا — دیدار کرد. فرونیوس از دوست صمیمی‌اش آلفرد کوبین^۱ نیز الگو می‌گرفت.

۱. برای نمونه کارهای کوبین نگاه کنید به: آلفرد کوبین، سوی دیگر، علی اصغر حداد، تهران: نشر ماهی.

وکیل مدافع جدید

برایمان وکیل مدافع جدیدی فرستاده‌اند، دکتر بوکفالوس^۱. شکل و شمایل او بیننده را کم تر به یاد روزگاری می‌اندازد که اسب جنگی اسکندر مقدونی بود. اما اگر کسی از چند و چون کار آگاه باشد، متوجه برخی شباهت‌ها می‌شود. ولی من اخیراً روی پلکان ورودی متوجه شدم که حتی خدمتکار ساده‌ی دادگاه هم با نگاه کارشناسانه‌ی یک مشتری دائمی مسابقات اسب‌دوانی به وکیل مدافع خیره شده است و با نگاهی پر از اعجاب او را نظاره می‌کند که با گام‌های پر طین شلنگ‌انداز از پله‌های مرمرین بالا می‌آید.

دفترخانه در مجموع با پذیرش بوکفالوس موافق است. همه با بصیرتی شگفت‌انگیز به خود می‌گویند بوکفالوس در نظام اجتماعی امروزین موقعیت دشواری دارد، از این رو، و نیز به دلیل نقش برجسته‌اش در تاریخ جهان، به‌هر حال سزاوار همراهی و مساعدت است. امروزه کسی این واقعیت را انکار نمی‌کند — از اسکندر کبیر خبری نیست. البته برخی در آدمکشی خبره‌اند، و این‌که سر میز ضیافت دوستی را هدف نیزه قرار دهند، مهارت منسوخ‌شده‌ای به

۱. نام اسب اسکندر مقدونی. م. Bucephalus.

de Brueghel



حساب نمی‌آید؛ و برای بسیاری مقدونیه چنان فضای تنگی شده است که فیلیپ، پدر اسکندر، را لعن و نفرین می‌کنند. با این‌همه هیچ‌کس، هیچ‌کس راه هند رانمی‌نمایاند. حتی آن زمان هم دستیابی به دروازه‌های هند ناممکن بود. ولی به‌هر حال شمشیر پادشاه را نشان می‌داد. امروزه دروازه‌ها را به نقاطی دورتر و بلندتر بردند. کسی راه را نشان نمی‌دهد. بسیاری شمشیر در دست دارند، ولی فقط به قصد آن‌که آن را دور سر خود بچرخانند. و نگاهی که محو تماشای آن‌ها شود، سردرگم خواهد شد.

پس چه بهتر که مثل بوکفالوس در کتاب‌های قانون غرق شویم. او، آزاد، رهیده از تحمل فشار ران‌های سوارکار، در پرتو ساکت چراغ، دور از غوغای نبردهای اسکندر، ورق‌زنان کتاب‌های کهنه‌مان را می‌خواند.

پژوهش دهکده

سخت مضطرب بودم: سفری عاجل در پیش داشتم. در دهکده‌ای به
فاصله‌ی ده مایل بیماری بدحال چشم‌به راهم بود. فضای طولانی
میان من و او را برف و بوران می‌انباشت. کالسکه‌ای داشتم، سبک،
با چرخ‌های بزرگ، درست آن چیزی که به کار جاده‌های روستایی
ما می‌آید. پوستینم را به تن کردم، کیف و سایل را به دست گرفتم و
آماده‌ی سفر میان حیاط ایستادم. ولی اسبی در کار نبود، اسب. اسب
خود من شب پیش در این زمستان یخبندان از خستگی تلف شده
بود. دخترک خدمتکار در دهکده می‌گشت که اسبی قرض بگیرد.
ولی تلاش او بی‌ثمر بود، می‌دانستم. درمانده‌ایستاده بودم، برف بر
سرم می‌بارید و هر لحظه در زیر بار آن زمینگیرتر می‌شد.م.
دخترک در آستانه‌ی دروازه ظاهر شد، تنه، و فانوس را تکان داد.
بله، در چنین هنگامه‌ای چه کسی اسب خود را برای این گونه سفرها
قرض می‌دهد؟ بار دیگر طول حیاط را پیمودم. چیزی نیافتم.
درمانده بودم. ناخودآگاه لگدی به در درهم شکسته‌ی خوکدانی زدم.
سال‌ها بود که خالی افتاده بود. در روی پاشنه چرخید و باز و بسته
شد. گرما و بویی مانند بوی اسب بیرون زد. فلانوسی کم فروغ درون
خوکدانی آویخته به رسیمان تاب می‌خورد. درون آن دخمه‌ی تنگ

مردی چسباتمه زده، با دو چشم آبی چهره نمایاند. چار دست و پا پیش آمد. پرسید: «اسب‌ها را به کالسکه بیندم؟» نمی‌دانستم چه بگویم. فقط سر پایین گرفتم که بینم درون خوکدانی جز او چه چیزی یافت می‌شود. دخترک خدمتکار کنارم ایستاده بود. گفت: «آدمی نمی‌داند در خانه‌ی خود چه چیزها دارد.» و هر دو خندیدیم.

مهر فریاد زد: «هی برادر، هی خواهر!» و دو اسب، دو حیوان با کفل‌هایی نیرومند، پاهای را به شکم فشردند، سرهای زیبای خود را مثل شتر پایین گرفتند، اندامشان دهانه‌ی خوکدانی را پر کرد و تنها

